جلسه 142

چهارشنبه 30/08/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در مقتضای اصل عملی بود در موارد شک در مسقطیت فعل غیر. مثلا ولد اکبر شک می کند که آیا بعد از اینکه صبی ممیز قضاء کرد نمازهای پدر مرا، تکلیف من به قضاء فوائت پدر ساقط شده است یا نه.

ما عرض کردیم اگر محتمل باشد که فعل غیر در متعلق تکلیف ولد اکبر اخذ بشود، یعنی محتمل باشد که به ولد اکبر بگویند یجب علیک جامع القضاء الاعم من فعل نفسک أو فعل غیرک، که مرحوم آقای صدر تصویر کرد، می شود دوران الامر بین الاقل و الاکثر. نمی دانیم شارع به ولد اکبر گفت یجب علیک القضاء المباشری یا گفت یجب علیک طبیعی القضاء لابشرط من المباشرة.

در اقل و اکثر قانون این است که اگر مکلف قادر باشد بر احتیاط به اتیان اکثر، اصل برائت می گوید احتیاط لازم نیست. مثال معروف اقل و اکثر این است که: نمی دانم نماز با سوره واجب است یا نماز لابشرط از سوره. اگر قادرم بر نماز با سوره، برائت می گوید که مهم نیست همان نماز را بخوان بی سوره هم بود قبول است. اما اگر عاجزم از نماز با سوره و دلیل هم نداریم که کسی که عاجز است از نماز با سوره، نماز بی سوره بر او واجب می شود، فرض کنید دلیل نداریم، در این صورت مقتضای اصل برائت این است که اصلا تکلیف ساقط است.

مثال روشن: در باب صوم شک می کنیم که آیا در صوم واجب است اجتناب از دخان غلیظ یا واجب نیست. شخصی معتاد به تریاک یا سیگار است نمی تواند تریاک یا سیگار نکشد. اگر نوبت به اصل عملی برسد از اصل وجوب صوم برائت جاری می شود. چرا؟ برای اینکه شاید صوم واجب مشروط است به اجتناب از دخان غلیظ و این آقا قادر بر امتثال نیست. ولی آن شخصی که قادر بود اجتناب کند از دخان غلیظ، به او جور دیگری می گفتیم، به او می گفتیم تو می دانی تکلیف داری به صوم، اما نمی دانی تکلیف به صوم مقید است به اجتناب از دخان غلیظ، برائت جاری کن سیگار بکش. این عاجز از اجتناب از دخان غلیظ را می گوئیم تو برائت جاری کن از اصل وجوب صوم. چون با عجز از احتیاط به اتیان اکثر اصل تکلیف به اقل می شود مشکوک. شاید فی علم الله اکثر واجب است، صوم مع الاجتناب عن الدخان الغلیظ واجب است. و اگر اینطور باشد این معتاد قادر نیست بر امتثال. برائت می گوید که پس شک داری در اصل تکلیف به صوم، رفع عن امتی ما لایعلمون. ولی آن کسی که قادر است که اجتناب کند از دخان غلیظ، او اصل وجوب صوم را می داند، شک دارد در وجوب اجتناب از دخان غلیظ برائت جاری می کند.

در اینجا هم همین است، اگر ما شک کنیم که آیا خصوص فعل مباشری واجب است یا طبیعی فعل اعم از مباشرت و یا غیر مباشرت، در صورتی برائت جاری می شود از قید مباشرت که این مکلف قادر باشد که خودش این فعل را انجام بدهد. اما اگر این ولد اکبر می گوید من عاجزم از اینکه خودم روزه پدرم یا نمازهای پدرم را قضاء کنم، در اینجا برائت می گوید لازم نیست تسبیب کنی که دیگران نماز و روزه پدرت را قضاء کنند. چرا؟ برای اینکه شاید فی علم الله آن چیزی که واجب است قضاء مباشری است که ولد اکبر خودش قضاء کند.

البته از نظر فقهی این احتمال فقهی نیست، فرض می کنیم اگر احتمال بدهیم که بر ولد اکبر واجب است مباشرة قضاء کند فوائت پدر را، عاجز که بود از مباشرت، برائت می گوید که اصل تکلیف به قضاء از تو ساقط است، تسبیب هم لازم نیست. اما اگر قادر بود بر مباشرت، آنجا اصل برائت می گفت که می دانی تو مکلفی به قضاء، نمی دانی واجب است مباشرت یا نه، برائت از وجوب مباشرت جاری می شد.

خب این در صورتی بود که مردد بشود متعلق تکلیف بین فعل مباشری یا جامع بین فعل مباشری و فعل غیر.

اما اگر فرض کردیم برهان داشتیم، حالا یا برهان عقلی یا برهان عقلائی، که آنچه که واجب شده است بر این ولد اکبر قضاء مباشری است نسبت به فوائت پدر. شک می کنیم قضاء غیر مثل قضاء صبی ممیز مسقط هست یا مسقط نیست. اطلاقی هم نداشتیم در دلیل که به اطلاق لفظی دلیل تمسک کنیم بگوئیم قضاء صبی ممیز مسقط تکلیف ولد اکبر نیست. نوبت رسیده است به اصل عملی.

مرحوم آقای صدر فرموده اند اینکه گفته اند قاعده اشتغال جاری می کنیم چون شک در مسقط است و مجرای قاعده اشتغال، این درست نیست. در فروض متعارفه در فقه این بیان درست نیست. فروض متعارفه فقه خصوصیتش این است که اگر فعل غیر مسقط باشد، مولا الزام نمی کند مکلف را که تو باید بدار کنی. نه، اگر فعل غیر مسقط است در فروض متعارفه فقهیه جائز است مکلف ترک کند این فعل را و اعتماد کند بر فعل غیر. اگر واقعا قضاء صبی ممیز مسقط تکلیف ولد اکبر است، ولد اکبر هم جائز است اکتفاء کند به او. بدار واجب نیست بر این ولد اکبر.

سؤال وجواب: جائی که فعل الغیر مسقط نیست که نیست، اگر مسقط نیست یعنی فعل الغیر وجودش کالعدم است، که هیچ، او که وجودش مشکلی ایجاد نمی کند. اگر هم فعل الغیر مسقط باشد فرض متعارف فقهی این است که باز اینطور نیست که مولا به من ولد اکبر بگوید زودتر برو قضاء کن نمازهای پدر را. اگر فعل الغیر مسقط است از نظر فرض متعارف فقهی دیگر بر من ولد اکبر بدار واجب نیست. صبر می کنم صبی ممیز قضاء می کند نمازهای پدرم را و به همان هم اکتفاء می کنم.

بعد آقای صدر فرموده: در موارد شک در مسقط چهار فرض هست. ما این چهار فرض را چون مقداری ابهام داشته توضیح می دهیم با اشکالاتش:

صورت اول: این است که آقای صدر می گوید فعل غیر (مثل همین قضاء صبی ممیز نسبت به نمازهای پدر من) اگر مسقط باشد از این باب است که محبوب مولا استیفاء شده است.

اگر اینجوری است معنایش این است که در فرضی که صبی ممیز ولو دو سال بعد قضاء می کند نمازهای پدر مرا، محبوب مولا با قضاء صبی ممیز هم استیفاء می شود. پس دیگر محبوب لزومی مولا نیست که من ولد اکبر قضاء کنم. مثل این می ماند که مولا آب می خواست، اگر بچه ای برای مولا آب ببرد محبوب مولا استیفاء می شود. دیگر محبوب لزومی مولا نیست که من که نوکر مولا هستم و بالغ هستم برای مولا آب ببرم. به مولا می گویم جناب مولا آیا حتما می خواهی من آب بیاورم برایت؟ می گوید نه، این آقازاده گفته ده دقیقه دیگر می روم آب می آورم و محبوب من حاصل می شود.

اگر اینجور است، آقای صدر فرموده پس وجوب قضاء بر ولد اکبر هم اگر اینطور باشد که قضاء صبی ممیز موجب استیفاء محبوب مولا بشود نشان می دهد که در فرضی که صبی ممیز قضاء خواهد کرد ولو چند سال بعد، از اول این ولد اکبر تکلیف لزومی به قضاء نداشته است. چون مولا در این فرض می بیند محبوبش با قضاء صبی هم استیفاء می شود.

ولذا در این فرض اگر شک هم بکنیم در مسقطیت قضاء صبی ممیز، یعنی شک در حدوث تکلیف نسبت به ولد اکبر می کنیم. برائت جاری می شود از وجوب. نه استصحاب جاری است و نه قاعده اشتغال.

اقول: در این صورت اولی انصافا فرمایش آقای صدر متین است.

صورت دوم: می گوید صورت دوم این است که اگر فعل غیر مسقط باشد نه از باب استیفاء محبوب است بلکه از باب زوال محبوب است. چطور؟ مولا به من گفت لباس سفید بپوش، ولی احتمال می دهم یک کافری آمده لباس سفید پوشیده جوری شده است که لباس سفید پوشیدن شده تشبه به کفار. دیگر ممکن است اگر از مولا بپرسیم بگوید دیگر دوست ندارم لباس سفید پوشیدن را.

آقای صدر فرموده: اگر اینجور بود ما یکوقت می دانیم فعل غیر موجب زوال محبوبیت است، که هیچ و آزادیم. چرا؟ برای اینکه دیگر مولا بعد از فعل غیر اصلا محبوبی ندارد به نام لبس ثوب ابیض. اگر شک هم بکنیم در اینکه فعل غیر موجب زوال محبوبیت است یا نیست، مثلا ثوب ابیض را منافق پوشید، نمی دانیم تشبه به منافق هم مثل تشبه به کفار مبغوض مولا است یا نه. اینجا نوبت به برائت که برسد برائت جاری می کنیم، برائت از بقاء حب و برائت از بقاء وجوب.

ولکن آقای صدر می گوید چه کنیم که ما استصحاب در شبهات حکمیه را قبول کردیم خلافا للسید الخوئی، استصحاب بقاء وجوب جلو برائت را می گیرد. و الا اگر استصحاب نبود برائتی می شدیم نه اشتغالی. دارد به آقای خوئی گوشه می زند که شما که استصحاب در شبهات حکمیه را قبول ندارید شما چرا اشتغالی شدید؟

نگوئید که آقا چرا قبل از فعل غیر این مکلف محبوب مولا را تحصیل نکرد.

جوابش را داد گفت فرض متعارف فقهی این است که مولا محبوبش به نحوی نیست که راضی نباشد به ترک. می گوید من لبس لباس ابیض محبوبم هست تا موقعی که کافر یا منافق نپوشد، ولکن بر شما بدار را واجب نکردم، که اگر می بینید یک ساعت دیگر کافر لباس ابیض می پوشد الان واجب بشود شما بروید و لباس ابیض بپوشید. نه، بدار را واجب نکردم. اگر هم کافر یک ساعت دیگر لباس ابیض می پوشد باز راضی ام که شما الان لباس سفید نپوشید تا یک ساعت دیگر. با اینکه می دانید باز نپوشید، من راضی ام. یک ساعت دیکر هم که کافر لباس سفید می پوشد من دیگر این کار محبوبم نیست. الان بهانه تان اذن مولا است در ترک بدار وآن موقع بهانه تان زوال محبوبیت مولا است.

اقول: جناب آقای صدر! این صورت ثانیه شما چه جور شما می خواهید استصحاب کنید بقاء وجوب را. چه وجوبی است؟ چه وجوبی است که مولا اذن می دهد در تفویت آن؟. می گوئیم مولا آیا تو دوست داری من لباس سفید بپوشم؟ می گوید بله. می گویم یک ساعت دیگر کافر لباس سفید می پوشد؟ مولا می گوید بله خبر دارم و آنوقت دیگر محبوب من نیست که تو لباس سفید بپوشی. می گوئیم مولا پس باید من در این یک ساعت لباس سفید بپوشم تا محبوب تو استیفاء بشود؟ می گوید نه، اذن در ترک بدار می دهم. خب این چه وجوبی است؟! از یک طرف می گوید باید لباس سفید بپوشی قبل از اینکه کافر آن را بپوشد، از آن طرف هم می گوید نپوشیدی هم نپوش. این تهافت صدر و ذیل و یک بام و دو هوا است. همان نکته ای که در صورت اولی بود، مشکل صورت اولی این بود که آقای صدر می گفت در فرضی که ده سال دیگر صبی ممیز نمازهای پدر مرا قضاء خواهد کرد (الان بچه شیرخوار است ده سالش که شد من می دانم نمازهای پدر مرا قضاء خواهد کرد یا صبی ممیز ده ساله است می گوید من تا آخر امسل قضاء می کنم) آقای صدر برای چی گفت پس کشف می شود که بر شمای ولد اکبر واجب نبود قضاء. چرا اینجور می گفت؟ نکته اش همین بود دیگر. می گفت این ولد اکبر می گوید الان قضاء کنم؟ می گویند نه لازم نیست. بعد از قضاء صبی ممیز هم سؤال می کند قضاء کنم؟ می گویند نه لازم نیست. هر وقت پرسید گفتند لازم نیست. خب این با وجوب جمع نمی شود.

سؤال وجواب: وجوب مشروطی که شرطش حاصل نیست که فعلی نیست. إن استطعت فحجَّ و شما هم مستطیع نیستید، وجوب حج شامل شما نمی شود. وجوب باید فعلی باشد. پس چه جور شد آقای صدر در این صورت ثانیه می گوید شک دارم که منافق اگر لباس سفید بپوشد مزیل محبوبیت مولا هست یا نه استصحاب می کنم بقاء وجوب را؟ وجوب فعلی باید باشد تا استصحاب کند. وجوب انشائی که استصحابش به درد نمی خورد. اشکال همین است. یعنی قبلا باید بگویم بر من واجب بود لبس ابیض، آخه این چه وجوبی است که با ترخیص در ترک جمع می شود؟! و اگر می گوئید کشف می شود که واجب نبوده، پس چطور می گوئید یقین داریم به حدوث وجوب و الان شک داریم در بقاء استصحاب می کنیم؟

پس این صورت ثانیه درست نیست.

سؤال وجواب: زنی که بداند تا یک ساعت دیگر حیض می شود باید در همان یک ساعت اول نماز بخواند، واجب است بر او بدار. حتی اگر خوف هم دارد، ایام عادتش نزدیک است هر لحظه ممکن است که خون بیاید، این باید هر روز اول وقت نماز بخواند، چون خوف فوت دارد، بر او بدار واجب است. جهتش این است که اشتغال یقینی فراغ یقینی می خواهد. این زن اگر بگوید انشاءالله حیض نمی شوم، با این استصحاب بقاء طهر اثبات نمی شود تحقق امتثال الا به نحو اصل مثبت.

سؤال وجواب: وجوب بدار عقلی است، یعنی از این باب است که شارع گفته است به این زن که یجب علیک الصلاة، قدرت بر صرف الوجود هم داری. واجب موسعی که بعدا تمکن نداریم از انجامش در آخر وقت، عقل می گوید اول وقت باید انجام بشود. بلکه خوف فوتش هم داشته باشیم عقل می گوید باید اول وقت انجام بشود. این خلف بحث ما است. اینجا فرض این است که بدار واجب نیست.

سؤال وجواب: اینکه مثال می زنم به صبی ممیز چون مشکوک است و مورد بحث فقهی است، والا قضاء بالغین که قطعا مسقط است.

سؤال وجواب: اگر معتقد است که متمکن است تا آخر وقت نماز بخواند، در این صورت عقلا تأخیر جائز است بخاطر اعتقادش. ولی اگر خوف فوت داشت عقلا واجب است بدار، لأن الاشتغال الیقینی یقتضی الفراغ الیقینی.

ما به نظرمان اگر بدار واجب نباشد، در این صورت ثانیه هم این مطلب مساوق است با شک در اصل وجوب. چون اگر واقعا لبس این لباس ابیض مسقط باشد فی علم الله وفرض هم این است که بدار بر من واجب نیست، خب با وجوب جمع نمی شود، چطور من بگویم یقین به وجوب دارم و بعد از اینکه منافق این لباس ابیض را پوشید شک می کنم در بقاء وجوب؟ نخیر شک می کنم در اصل وجوب و در حدوث وجوب فعلی.

اما صورت ثالثه: (عدم وجوب بدار در این صورت ثالثه هم در نظر بگیرید) آقای صدر می فرماید: فعل الغیر اگر مسقط باشد از باب این است که مانع هست از استیفاء محبوب. فعل الغیر لو کان مسقطا فلأجل کونه مانعا عن استیفاء المحبوب. مولا به من گفت نهار چلوکباب بده به من بخورم، ما هم نهار دیر تهیه کردیم، یکی آش آورد وبه مولا تعارف کرد، نمی دانیم آیا دیگر معده مولا جا برای چلوکباب دارد یا نه. اگر جا داشته باشد که هیچ، متمکنیم از اتیان محبوب مولا. اگر جا نداشته باشد مولا می گوید چقدر هوس چلوکباب داشتم و دارم، محبوب من است، اما چه کنم که دیگر استیفاء این محبوب ممکن نیست. اگر آش مانع باشد مانع است از استیفاء محبوب، والا مولا هنوز هم دوست دارد چلوکباب خوردن را. می گوید نمی توانم، نه اینکه مثل مولایی باشد که بگوید چه فرق می کند باید شکم پر بشود حالا یا با آش یا با چلوکباب. مثل اینکه سیگاری می گویند هر چیز که می خورند حتی چلوکباب را می گویند سیگار بعدش خوب می چسبد. پس این فعل محبوب او است، می گوید من این فعل هنوز هم محبوبم هست ولی چه کنم نمی توانم استیفاء کنم.

حالا که اینجور شد، آقای صدر فرموده است: اگر این آش دادن به مولا که فعل غیر است مسقط وجوب چلوکباب دادن بر من مکلف باشد به مولا، از این باب است که آش دادن مانع از استیفاء محبوب مولا بود. ولکن مولا خودش راضی بود به اینکه من چلوکباب ندهم تا اینکه دیگری به مولا آش بدهد. خودش بر من بدار را واجب نکرد. پس نمی دانم اگر محبوب مولا به نحوی است که فعل غیر مانع از تحقق محبوب است، یک محبوبی است که مولا راضی به فوتش هست، چرا؟ برای اینکه خود مولا گفت می توانی فعلا چلوکباب نیاوری تا آن همسایه اش بیاورد. همسایه هم که آش آورد و مولا آش خورد، می پرسم حالا چلوکباب بیاورم؟ می گوید نه دیگر، جا ندارم آش بخورم.

پس اگر محبوب مولا اینطور باشد که فعل غیر مانع باشد از استیفاء محبوب، پس یک محبوبی است که خود مولا اذن در تفویتش داده است. و الا به من می گفت حتما مبادرت کن به آوردن چلوکباب قبل از اینکه همسایه آش بیاورد و به زور به من تعارف کند بخورم. همچنین چیزی به من نگفت.

بله اگر فعل غیر (آش آوردن همسایه و خوردن مولا) مانع نباشد از استیفاء محبوب مولا، در این صورت بعد از آش خوردن مولا هم باز مولا می خواهد برای او چلوکباب ببرند و راضی نیست به ترک بردن چلوکباب در این صورت. در صورتی که آش بردن همسایه مسقط نباشد مولا راضی نیست که من ترک کنم چلوکباب بردن را الی آخر الوقت. بعدش داد می زند می گوید چرا چلوکباب را نمی آوری؟ می گویم مولا آش خوردی بس است دیگر. مولا می گوید چکار داری من می خواهم بخورم.

آقای صدر می گوید که تردد العبد که آیا مولا محبوبی دارد که لایرضی بترکه یا محبوبی ندارد که لایرضی بترکه. فقط یک محبوبی داشت که کان یرضی بترکه. خب آقای صدر گفته برائت جاری می کنیم می گوئیم انشاءالله مولا یک محبوبی که لایرضی بترکه ندارد.

اقول: می گوئیم جناب آقای صدر! شما در این فرض صورت ثالثه هم گفتید اگر نوبت به برائت برسد برائت جاری می کنیم از محبوبی که لایرضی المولا بترکه، ولی استصحاب بقاء وجوب گفتی سر جای خودش هست. جناب آقای صدر! اگر محبوب مولا به نحوی باشد که یرضی بترکه که شما فرض کردید، یعنی آش بردن همسایه پیش مولا مسقط باشد از باب اینکه مانع است از استیفاء محبوب، ولی مولا هم به من مکلف اذن داد در تفویت این محبوب. اگر اینجوری باشد با وجوب جمع نمی شود. محبوبی که یرضی الشارع بترکه که نمی شود واجب بشود. پس شما چه جور گفتید که ما استصحاب می کنیم وجوب را؟ وجوب مشکوک است. از اول مشکوک است. اگر محبوبٌ یرضی المولا بترکه، اصلا از اول واجب نمی شود، پس چه جور شما می گوئید ثبوت وجوب محرز بقائش مشکوک، استصحاب می کنیم؟